

بسم الله الرحمن الرحيم

متن الهی نامه ی ابوالفضائل حضرت علامه حسن حسن زاده آملی حفظه الله

((. این کتاب بارها و بارها به طبع رسیده است))

الهی به حقّ خودت حضورم ده و از جمال آفتاب آفرینت نورم ده

الهی راز دل را نهفتن دشوار است و گفتن دشوارتر

الهی يَا مَنْ يَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ وَ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ از زحمت کثرتم وارهان و

رحمت وحدتم ده

الهی سالیانی می پنداشتم که ما حافظ دین توایم اَسْتَغْفِرُكَ اللَّهُمَّ در این ليله

الرغائب هزار و سیصد و نود فهمیدم که دین تو حافظ ما است اِحْمَدُكَ اللَّهُمَّ

الهی چگونه خاموش باشم که دل در جوش و خروش است و چگونه سخن

گوییم که خرد مدهوش و بیهوش است

الهی ما همه بیچاره ایم و تنها تو چاره ی و ما همه هیچ کاره ایم و تنها تو کاره

ی

الهی از پی تا فرقم در نور تو غرقم يَا نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْعَمْتَ فَرِد

الهی شأن این کلمه کوچک که به این علو و عظمت است پس یا علی یا عظیم
شأن متکلم این همه کلمات شگفت لا تناهی چون خواهد بود

الهی وای بر من اگر دانشم رهنم شود و کتابم حجابم

الهی چون تو حاضری چه جویم و چون تو ناظری چه گویم

الهی چگونه گویم شناختمت که شناختمت و چگونه گویم شناختمت که
شناختمت

الهی چون عوامل طاحونه چشم بسته و تن خسته ام راه بسیار می روم و
مسافتی نمی پیمایم وای من اگر دستم نگیری و رهاییم ندهی

الهی خودت آگاهی که دریای دلم را جزر و مد است یا باسط بسطم ده و یا
قابض قبضم کن

الهی دست با ادب دراز است و پای بی ادب، یا باسط الیدین بالرحمه خذ بیدی

الهی بسیار کسانی دعوی بندگی کرده اند و دم از ترک دنیا زده اند، تا دنیا
بدیشان روی آورد جز وی همه را پشت پا زده اند این بنده در معرض امتحان
درنیامده شرمسار است بحق خودت ثَبَّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ

الهی ناتوانم و در راهم و گردنه های سخت در پیش است و رهن های بسیار
در کمین و بار گران بر دوش یا هادی اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین
انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین

الهی از روی آفتاب و ماه و ستارگان شرمنده ام از انس و جان شرمنده ام حتی
از روی شیطان شرمنده ام که همه در کار خود استوارند و این سست عهد
ناپایدار

الهی رجب بگذشت و ما از خود نگذشتیم و تو از ما بگذر

الهی عاقبت چه خواهد شد و با ابد چه باید کرد

الهی عارفان گویند عَرَفْنِي نَفْسَك، این جاهل گوید عَرَفْنِي نَفْسِي

الهی اهل ادب گویند به صدرم تصرفی بفرما این بی ادب گوید بر بطنم دست
تصرفی نه

الهی در راهم، اگر در باره ام گویی لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً چه کنم

الهی آزمودم تا شکم دائر است دل بائر است یا من یحیی الارض الميته دل
دائر ده

الهی همه گویند خدا کو حسن گوید جز خدا کو

الهی همه از تو دوا خواهند و حسن از تو درد

الهی آن خواهم که هیچ نخواهم

الهی اگر تقسیم شود به من بیش از این که دادی نمی رسد فَلَاكَ الْحَمْد

الهی ما را یاری دیدن خورشید نیست، دم از دیدار خورشید آفرین چون زنیم

الهی همه گویند بده حسن گوید بگیر

الهی همه سرآسوده خواهند و حسن دل آسوده

الهی همه آرامش خواهند و حسن بی تابی، همه سامان خواهند و حسن بی

سامانی

الهی چون در تو می نگرم از آنچه خوانده ام شرم دارم

الهی از من برهان توحید خواهند و من دلیل تکثیر

الهی از من پرسند توحید یعنی چه حسن گوید تکثیر یعنی چه

الهی از نماز و روزه ام توبه کردم به حق اهل نماز و روزه ات توبه این نا اهل را

بپذیر

الهی به فضلت سینه بی کینه ام دادی به جودت شرح صدرم عطا بفرما

الهی عقل گوید الحذر الحذر، عشق گوید العجل العجل آن گوید دور باش و این

گوید زود باش

الهی ضعیف ظلوم و جهول کجا و واحد قهار کجا

الهی آن که از خوردن و خوابیدن شرم دارد از دیگر امور چه گوید

الهی اگر چه درویشم ولی دارا تر از من کیست که تو دارایی منی

الهی در ذات خودم متحیرم تا چه رسد در ذات تو

الهی نعمت سکوتم را به برکت و اللّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ اضعاف مضاعفه گردان

الهی به لطف دنیا را از من گرفته ای به کرمت آخرت را هم از من بگیر

الهی روزم را چو شبم روحانی گردان و شبم را چون روز نورانی

الهی حسنم کردی احسنم گردان

الهی دندان دادی، نان دادی، جان دادی؛ جانان بده

الهی همه از گناه توبه می کنند و حسن را از خودش توبه ده

الهی گویند که بعد سوز و گداز آورد حسن را به قرب سوز و گداز ده

الهی خودت گفته ای وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ نَا امید چون باشم

الهی انگشتی سلیمانیم دادی انگشت سلیمانیم ده

الهی سرمایه کسبم دادی توفیق کسبم ده

الهی اگر ستار العیوب نبودی ما از رسوایی چه می کردیم

الهی من الله الله گویم اگر چه لا اله الا الله گویم

الهی مست تو را حد نیست ولی دیوانه ات سنگ بسیار خورد، حسن مست و دیوانه توست

الهی ذوق مناجات کجا و شوق کرامات کجا

الهی علمم موجب ازدیاد جهلم شد یا علم محض و نور مطلق بر جهلم بیفزاید

الهی اثر و صنع توأم چگونه به خود نبالم

الهی دو وجود ندارد و یکی را قرب و بعد نبود

الهی هر چه بیشتر دانستم نادان تر شدم بر نادانیم بیفزاید

الهی تا کعبه ی وصلت فرسنگ ها است و در راه خرسنگ ها و این لنگ به

مراتب کمتر از خرچنگ است، خرچنگ را گفتند : به کجا می روی گفت : به

چین و ما چین گفتند : با این راه و روش تو

الهی دل داده ی معنی را از لفظ چه خبر، و شیفته ی مسمی را از اسم چه اثر

الهی کلمات و کلامت که این قدر شیرین و دلنشین اند خودت چونی

الهی اگر از من پرسند کیستی چه گویم

الهی هر چه بیشتر فکر می کنم دورتر می شوم

الهی گروهی کو گویند و حسن هو هو

الهی از گفتن یا شرم دارم

الهی داغ دل را نه زبان تواند تقریر کند و نه قلم یارد به تحریر رساند الحمد لله
که دلدار به ناگفته و نانوشته آگاه است

الهی محبت والد به ولد بیش از محبت ولد به والد است که آن اثر است نه این
با این که اعداد است و علیت و معلولیت نیست پس محبت تو به ما که علت
مطلق مایی تا چه اندازه است، يُحِبُّهُمْ كجا و يُحِبُّونَهُمْ كجا؟! الهی از کودکان
چیزها آموختم لا جرم کودکی پیش گرفتم

الهی چون است که چشیده ها خاموش اند و نچشیده ها در خروش اند

الهی از شیاطین جن بریدن دشوار نیست با شیاطین انس چه باید کرد

الهی خوش دلم که از درد می نالم که هر دردی را درمانی نهاده ای

الهی در خلقت شیطان که آن همه فوائد و مصالح است در خلقت ملک چه ها
باشد

الهی دیده را به تماشای جمال خیره کرده ای، دل را به دیدار ذوالجمال خیره
گردان

الهی خُنک آن کس که وقف تو شد

الهی شکر ت که دولت صبرم دادی تا به ملکت فقرم رساندی

الهی شکر ت که از تقلید رستم و به تحقیق پیوستم

الهی تو پاک آفریده ای ما آلوده کرده ایم

الهی پیشانی بر خاک نهادن آسان است دل از خاک برداشتن دشوار است

الهی ظاهر ما اگر عنوان باطن ما نباشد در یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرِ چه کنیم

الهی شکر ت که کور بینا و کر شنوا و گنگ گویایم

الهی درویشان بی سر و پایت در کنج خلوت بی رنج پا، سیر آفاق عوالم کنند

که دولتمندان را گامی میسر نیست

الهی اگر گلم و یا خارم از آن بوستان یارم

الهی انسان ضعیف کجا و حمل قول ثقیل کجا

الهی چگونه دعوی بندگی کنم که پرندگان از من می رمند و بدان رامم

نیستند

الهی گرگ و پلنگ را رام توان کرد با نفس سرکش چه باید کرد

الهی چگونه ما را مراقبت نباشد که تو رقیبی و چگونه ما را محاسبت نبود که

تو حسیبی

الهی حلقه ی گوش من آن درّ ثمین انا بدک اللّازم یا موسی

الهی علف هرزه را وجین توان کرد ولی از تخم جرجیر، خس نروید

الهی حقّ محمّد و آل محمّد بر ما عظیم است اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل
محمّد

الهی نهر بحر نگرده ولی تواند با وی پیوندد و جدولی از او گردد

الهی چون در تو می نگرم رعشه بر من مستولی می شود پشه با باد صرصر چه
کند

الهی دیده از دیدار جمال لذت می برد و دل از لقای ذوالجمال

الهی انسان را قسطاس مستقیم آفریده ای افسوس که ما در میزان طغیان
کرده ایم

الهی شکر که نعمت صفت ایثارم بخشیدی

الهی نعمت ارشادم عطا فرموده ای توفیق شکر آن را هم مرحمت بفرما

الهی عروج به ملکوت بدون خروج از ناسوت چگونه میسر گردد یا مَنْ بیدِه
مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ خُذِ بِيَدِي

الهی به سوی تو آمدم به حقّ خودت مرا به من بر مگردان

الهی اگر بخوایم شرمسارم و اگر نخواهم گرفتار

الهی ظاهر که این قدر زیبا است باطن چگونه است

الهی آخر خودت را در حقّ ما اوّل بفرما که آخرین شفاعت را ارحم الراحمین
فرماید

الهی دل بی حضور چشم بی نور است نه این صورت ببیند و نه آن معنی

الهی فرزانه تر از دیوانه ی تو کیست

الهی دولت فقرم را مزید گردان

الهی شکر که فهمیدم که نفهمیدم

الهی گریه زبان کودک بی زبان است آنچه خواهد از گریه تحصیل می کند از
کودکی راه کسب را به ما یاد داده ای قابل کاهل را از کامل مکمل چه حاصل

الهی شک شوریده، جهانی را می شوراند این شوخ دیده را شوریده تر کن

نبودم و خلعت وجودم بخشیده ای، خفته بودم و نعمت بیداریم عطا کرده ای،

تشنه بودم و آب حیاتم چشانده ای، متفرق بودم و کسوت جمعم پوشانده ای،

توفیق دوام در صلاتم هم مرحمت بفرما که الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ

کامروا هستند

الهی مصّلی کجا و مناجی کجا؛ تالی فرقان کجا و اهل قرآن کجا؛ خُنک آن که
مصّلی مناجی و تالی فرقان و اهل قرآن است

الهی عارف را با عرفان چه کار، عاشق معشوق بیند نه این و آن

الهی توانگران را به دیدن خانه ی خوانده ای و درویشان را به دیدار خداوند
خانه، آنان سنگ و گل دارند و اینان جان و دل آنان سرگرم در صورت اند و
اینان محو در معنی، خوشا آن توانگری که درویش است

الهی قیس عامری را لیلی مجنون کرد و حسن آملی را لیلی آفرین؛ این
آفریننده دید و آن آفریننده را در آفریده، بر دیوانگان آفرین

الهی اگر عنایت تو دست ما را نگیرد از چهل ها چله ی ما هم کاری برنیاید
الهی خوشا آنان که همواره بر بساط قرب تو آرمیده اند

الهی شکر ت که این تهیدست پا بست تو شد

الهی خوشا آنان که در جوانی شکسته شدند که پیری خود شکستگی است

الهی عقل و عشق سنگ و شیشه اند عاشقان از عاقلان نالند نه از جاهلان

الهی اگر کودکان سرگرم بازیند مگر کلان سالان در چه کارند

الهی شکر ت که پیر ناشده استغفار کردم که استغفار پیر استهزاء را ماند

الهی آن که تو را دوست دارد چگونه با خلقت مهربان نیست

الهی کی شریک دارد تا تو را شریک باشد

الهی من واحد بی شریکم چگونه تو را شریک باشد

الهی خوشا آن دم که در تو گمم

الهی از من و تو گفتن شرم دارم؛ انت انت

الهی نه خاموش می توان بود و نه گویا در خاموشی چه کنیم در گفتن چه

گوییم

الهی دل به سوی کعبه داشتن چه سودی دهد آن که را دل به سوی خداوند

کعبه ندارد

الهی عبادت ما قرب نیاورده بعد آورده است که فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ . الَّذِينَ هُمْ عَنْ

صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

الهی کامم را به حلاوت تلاوت کلامت شیرین بدار

الهی فتح قلب به ضم عین است، نصب عینم مرفوع؛ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ تَرَوْنَ

الْعَجَائِبِ

الهی قول و فعل قائل و فاعل اند در لباس دیگر که كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ در

کتاب تدوین و تکوین جز مصنف آن کیست

الهی از خواندن نماز شرم دارم و از نخواندن آن شرم بیشتر
الهی این آفریده که بدین پایه مهربان است آفریننده وی در چه پایه است
الهی خفتگان را نعمت بیداری ده و بیداران را توفیق شب زنده داری و گریه و
زاری

الهی جز این نمی شد با که درآویزیم
الهی تو خود گواهی که این سخنان از بی تابی است بر ما متاب
الهی چه رسوایی از این بیشتر که گدا از گدایان گدایی کند
الهی جن گفتند : سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا . يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ ، وای بر انسی
که از جن کمتر است

الهی وای بر من اگر دلی از من برنجد
الهی ای کاش الفاظی جز اسماء علیا و صفات حُسنایت نبود که از الوان الفاظ
چه رنگ ها گرفته ایم

الهی من کیستم و اطوار خلقتم چیست
الهی همه از مردن می ترسند و حسن از زیستن که این کاشتن است و آن
درویدن ؛ کَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرِهِ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ
مُتَشَابِهًا ؛ و الدنیا مزرعه الآخره ، جَزَاءً وَفَاقًا

الهی توفیق امتثال آن رؤیای شیرین یا حَسَن خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ را مرحمت بفرما
الهی غذا به کردار و گفتار رنگ و بو می دهد وای بر آن که دهنش مزبله است
الهی عبادت بی معرفت خرواری به خردلی ؛ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ،
خرم آن که ؛ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ

الهی میوه در طول هسته ی خود است و جزا در طول عمل بلکه نفس عمل ؛
يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ خَوْشًا أَنْ كَه
رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ است

الهی در بسته نیست ما دست و پا بسته ایم

الهی در جواب خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَبَّيْكَ بگویم مایه ی شرمندگی است،
نگویم دور از وظیفه ی بندگی

الهی امروز هم چون الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ که لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ
يُسْئَلُونَ

الهی دل خوشم که الهی گویم

الهی دل به جمال مطلق داده ایم هر چه بادا باد

الهی کیست که موفق به زیارت جمال دل آرایت شد و شیدایت نشد

الهی کی الله گفت و لبیک شنید

الهی حرف هایم اگر مشووش است از دیوانه پراکنده خوش است
الهی گل دماغ را معطر کند و گندنا دهن را ابخر با این که کاشته دیگران اند و
خارج از ذات ما پس آنچه در خود کاشته ایم با ما چه خواهد کرد

الهی عمری کوکو می گفتم و حالا هو هو می گویم

الهی پیش از تشنگی آب از چشمه سار می جوشد و تشنه ی تشنه است و
پیش از گرسنگی گندم از کشتزار می روید و گرسنه ی گرسنه است عشق
است که در همه ساری است بلکه یکسره جز عشق نیست

الهی خواب های ما را تبدیل به بیداری بفرما

الهی آن که سحر ندارد از خود خبر ندارد. الهی ذلت و لذت قریب هم بلکه
قرین هم اند که إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا راهرو در رنج تن، گنج روان یابد و در این
بار گران بار گران

الهی آن که عالم است عامل است این خفته صنعتگر است نه دانشور

الهی آن که سرمایه دارد و از آن بهره نمی برد از گدا گرفتارتر و بیچاره تر
است

الهی شکر که در لباس دوستان هستم، مرا در عداد دوستانت بدار

الهی در صورت انبیایم داشتی، در سیرت آنانم هم بدار

الهی عاشق را ترک ما سوای معشوق عین فرض است که یک دل و دو معشوق
کذب محض است

الهی در ایّاک نستعین صادقم و در ایّاک نعبد کاذب نیستم

الهی کریمه اللهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا خَوَابَ رَا
شیرین می کند و مرگ را شیرین تر

الهی شب پره را در شب پرواز باشد و حسن را نباشد

الهی هر چه پیش آمد خوش آمد که مهمان سفره توایم

الهی تن خوش است که برای یکتا دو تا بود و جان خوش است که از دو تا
یکتا بود

الهی اگر خدا خدا نکنیم چه کنیم و اگر ترک ما سوا نکنیم چه کنیم؟ الهی در
شگفتم از کسی که غصّه ی خودش را نمی خورد و غصّه ی روزیش را می
خورد

الهی فرزندگان گنگ شدند دیوانگان چه بگویند

الهی اسمی جز بی اسمی برایم مباد

الهی چرا بگریم که تو را دارم و چرا نگریم که منم

الهی در این جهان پر هیاهو چرا من هو هو نکنم

الهی بر سر نوح نجی چه آوردند که تا رَبِّ لَا تَذَرْ كَفْت؟! سَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِی
العَالَمِینِ

الهی کودکان کتابی به وعده ی گردو به کمال رسند و بزرگان کودک مآب به
وعده ی مینو

الهی خوشا به حال عالین که جز تو ندیدند و ندانند

الهی حرم بر نامحرم حرام است محرم چرا محروم باشد

الهی به امروز و فردا نه کار امروز رسیده شد نه فردا چه کنیم با کُلُّهُمْ آتِیهِ یَوْمَ
الْقِیَامَةِ فَرْدًا

الهی بدان بر ما حقّ بسیار دارند تا چه رسد به خوبان

الهی جهان زندان زندان است و جهان بان بهشت آنان، ما را با زندان بدار

الهی قاسم که تویی کسی محروم و مغبون نیست

الهی با ددان بتوان به سر بردن با دونان چه باید کرد

الهی چه عذابی از حجاب سخت تر است به حقّ خودت از جهنّم حجابم وارهان

الهی توبه از گناه آسان است توفیق ده که از عبادت مان توبه کنیم

الهی حسن آملی مالا مال آمال بود در راه یک امل همه را پایمال کرد یا منتهی
امل الآملین دیگر خود دانی

الهی شکر ت که می گویم شکر ت

الهی اگر آخرم مثل اولم باشد بدا به اول و آخرم

الهی خلقی در ناسوت متوغل اند و جمعی به مثال ملتذ اند و قلبی در ملکوت
مبهوت، سُبْحَانَكَ مَا أَعْظَمَ خَلْقَكَ وَ أَمْرُكَ؟ ! الهی از نام بردن انبیاء و ملائکه
شرم دارم که با کدام زبان، با نام تو چه کنم که فرموده ای اعظم اسمائی، و با
تلاوت کتاب تو چه که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

الهی لَوْلَا الشَّيْطَانُ لَبَطَلَ التَّكْلِيفَ سُبْحَانَكَ مَا أَحْسَنَ صُنْعَكَ

الهی شکر ت که پریشانی به مقام یقین رسیده است

الهی شکر ت که از تنهایی و خلوت لذت می برم چه تنها از خلوت وحشت دارد
الهی به کبریائیت سوگند که از ثیاب فقر فخر دارم و از فاخر شرم که در آن،
هم رنگ بینوای دل شکسته ام و در این بیم دل شکستن است چه کنم که در
این اوان بی اساس لولا اللباس لالتبس الامر علی اکثر الناس

الهی لذت گرسنگی را در کامم برکت ده

الهی حشر با عالم خیال که این قدر لذیذ است حشر با عالم عقل چه خواهد بود

الهی آمدم ردم مکن، آتشینم کرده ای سردم مکن

الهی اگر تا قیامت برای یک صغیره استغفار کنم از شرمندگی تقصیر بندگی به در نخواهم شد

الهی سخن در عفو و رحمت نیست گیرم که تو ببخشیم من از شرمندگی چه کنم تو خود گواهی که از استغفار شرم دارم

الهی استغفار، خواستن غفران تو است با خاطره ی گناه چه کنیم

الهی چه باید کرد که گناه فراموش شود و گرنه با یاد گناه اگر برانی شرمنده و اگر نوازی شرمنده ترم

الهی دیگر از بهشت لذت نتوانم برد چه عفو احسان در ازای جرم و عصیان انفعال بیشتر آورد مگر جنت لقاء نصیب شود که در حضور تام جز تو فراموش شود

الهی ماه مبارک (1390 ه ق) را حرام کردم که نه قدر روزه را دانستم و نه قدر

قدر را، نه قرآن خواندم و نه سحر داشتم و نه سهر، در ليله الجوائز جز

شرمساری چه می برم خوشا به حال صائم که لَهُ فَرَحَتَانِ حِينَ يَفْطِرُ وَ حِينَ

يَلْقَى رَبَّهُ، بدا به حالم که لِي حُزْنَتَانِ، بارالها آهم جهنم سوز است

الهی وای بر آن که در شب قدر فرشته بر او فرود نیامده با دیو هم دم و هم
نشین گردد

الهی یقینم را زیاد گردان و اضطرابم را به اطمینان مبدل کن و آنی را در آخر
خواهی کنی در اول کن که شفاعت آخرین از آن ارحم الراحمین است

الهی دل خوش بودم که گاهی گریه ی سوزناک داشتم و دانه های اشک
آتشین می ریختم ولی این فیض هم از من بریده شد که بیم زوال بصر است و
امور مهمی که در آنها امثال فرمان تو است در نظر، ولی بارالها عاشق نگرید
چه کند و بنده فرمان نبرد چه کند

الهی مرا در سایه خاتم صلی الله علیه و آله و سلم داشتی که تو را یابم و
بندگان را دریابم شکر این موهبت چگونه گذارم بارالها ناپاک را به سویت بار
نیست و با بندگان کار نیست، دستم را بدار تا در راهم استوار باشم

الهی دهن آلوده را با کتابت چه کار که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ وای بر آن
مرشدی که دهنش پلید است چه آن نارشید خود شیطان مرید است، اگر در
آشکار بایزید است در پنهان با یزید است

الهی حشر و صحبت با خیالات نوعی از مالیخولیا است. که الجنون فنون
بحرمت عوالم عقول از آنم برهان و به اینم برسان که این حضور نور دهد و آن
صحبت ظلمت

الهی چگونه شور و نوایم نباشد که از آنچه در کامم ریختی اگر کوه دماوند از آن لب تر کند پای کوبان سر از پا نشناسد و دست افشان از دست برود

الهی اگر علم رهن شود عاصم جز تو کیست

الهی اگر دانشمند رهن شود از هر اهریمنی بدتر است که دزد با چراغ است

الهی حاصل یک عمر درس و بحثم این شد که جهان را جهان بانی است و انسان را سر و سامانی

الهی ای آشنایم تو خود دانی که بیگانه ام بیگانه ترم کن خوشا به حال مؤمن که غریب است

الهی در این شب دوشنبه سلخ شهر الله المبارک هزار و سیصد و نود هجری قمری با کسب اجازه از حضور انور شما نام کشور پهناور هستی را عشق آباد گذاشتم

الهی ستاره شناس شدم و خودشناس نشدم، از رموز زیج و ربیع مجیب و اُسْطُرلاب با خبرم و از اسرار جام جم خویش بی خبر

الهی بت سنگین شکستن نیک آسان است و بت نفس شکستن سخت دشوار، خُنْک آن که از اَمّت خلیل بت شکن است که هر دو را بشکست

الهی اگر سر مویی باورم شود که پیشه ام در پیشگاه تو پذیرفته است چون
سروی که از وزش صبا به چپ و راست می چمد چنان پای کوبی و دست
افشانی کنم که سنگ و گل را از شورم بشورانم و کوه را از سازم برقصانم
الهی سرتاسر ذرات عوالم وجود در جنب و جوش اند چگونه حسن خاموش
باشد

الهی آن که را عشق نیست ارزش چیست

الهی خروس را سحر باشد و حسن را نباشد

الهی سر در راه سردار دادن آسان است و دل به دست دلدار دادن دشوار، که
آن جهاد اصغر است و این اکبر

الهی حسن عبدالله، عبد الله خراب آبادی بود و حال عبد الجمال عشق آبادی
شد

الهی حاصل فکرم بی فکری است خُنک آن که از فکر بگذشت

الهی خانه کجا و صاحب خانه کجا؟ طائف آن کجا و عارف این کجا؟ آن سفر
جسمانی است و این روحانی. آن برای دولتمند است و این برای درویش. آن
اهل و عیال را وداع کند و این ماسوا را. آن ترک مال کند و این ترک جان.
سفر آن در ماه مخصوص است و این را همه ماه و آن را یک بار است و این را
همه عمر. آن سفر آفاق کند و این سیر انفس، راه آن را پایان است و این را

نهایت نبود. آن می رود که برگردد و این می رود که از او نام و نشانی نباشد.
آن فرش پیماید و این عرش. آن مُحَرَّم می شود و این مَحَرَّم. آن لباس احرام
می پوشد و این از خود عاری می شود. آن لبّیک می گوید و این لبّیک می
شنود. آن تا به مسجد الحرام رسد و این از مسجد اقصی بگذرد.

آن اِسْتِلام حجر کند و این انشقاق قمر، آن را کوه صفا است و این را روح صفا.
سعی آن چند مرّه بین صفا و مروه است و سعی این یک مرّه در کشور هستی.
آن هروله می کند و این پرواز، آن مَقام ابراهیم طلب کند و این مَقام ابراهیم.
آن آب زمزم نوشد و این آب حیات

آن عرفات بیند و این عرصات. آن را یک روز وقوف است و این را همه روز. آن
از عرفات به مشعر کوچک کند و این از دنیا به محشر. آن درک مِنی آرزو کند
و این ترک تمّنی را، آن بهیمه قربانی کند و این خویشتن را. آن رمی جمرات
کند و این رجم همزات. آن حلقِ رأس کند و این ترک سر. آن را لَأَفْسُوقَ وَ لَأَ
جِدَالَ فِي الْحَجّ است و این را فِي الْعُمَر. آن بهشت طلبد و این بهشت آفرین.
لاجرم آن حاجی شود و این ناجی . خُنْكَ آن حاجی که ناجی است

الهی وسعت جهان کیانی که این است فُسْحَتِ عَالَمِ رَبّانی چون خواهد بود

الهی از من آهی و از تو نگاهی

الهی به چهل و سه رسیده ام چند سال ایّام صباوت بود و بعد از آن تا اربعین
دوران نخوت جوانی و غرور تحصیل فنون جنون، اینک حاصل بیداری دو ساله
ام آه گاه گاهی است يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جز آه در بساط ندارم از من آهی و از تو
نگاهی

الهی عمری آه در بساط نداشتم و اینک جز آه در بساط ندارم
الهی غبطه ی ملائکه ای می خورم که جز سجود ندانند کاش حسن از ازل تا
ابد در یک سجده بود

الهی تا کی عبد الهوی باشم به عزّت عبد الهو شدم

الهی از نخوردن رسوائیم و از خوردن رسواتر

الهی سست تر از آن که مست تو نیست کیست

الهی عبدالله و محمّد و علی و فاطمتین و حسین را به حسن ببخش و حسن را
به محمّد و علی و فاطمه و حسنین

الهی همه این و آن را تماشا کنند و حسن خود را که تماشایی تر از خود
نیافت الهی هر که شادی خواهد بخواد حسن را اندوه پیوسته و دل شکسته
ده که فرموده ای : أَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبِهِمْ

الهی دل بی حضور چشم بی نور است این دنیا را نمی بیند و آن عقبا را

الهی فرد تنها تویی که ما سوایت همه زوج ترکیبی اند و صمد فقط تویی که
جز تو پُری نیست و تو همه ای که صمدی

الهی حسین شیرخوارم آهنگ برخاستن می کند و از ناتوانی و بی تابی بر خود
می لرزد تا دستش را بگیرم و بایستادمش که آرام گیرد، حسن هم حسین تو
است و جز تو دستگیری نیست به شیر خوار حسین دست حسن را گیر

الهی حسین شیرخوار حسن را به حسن ببخش و حسن را به شیرخوار حسین
الهی آن که خواب را حَباله ی اصطیاد مبشرات نکرده است کفران نعمت گران
بهایبی کرده است که دری از پیغمبری است

الهی مراجعت از مهاجرت به سویت، تعرب بعد از هجرت است و تویی که
نگهدار دل هائی

الهی تو خود گواهی که در عصر سلخ شهر الله مبارک هزار و سیصد و نود
چنان حسرتی بر این بنده مستولی شد که گوشه های چشمم با ناودان بهاری
برابری می کرد و آه های آتشینم جهنم سوز بود که بیداران در این ماه رستگار
شدند و این خفته زیان کار، این حسرت یک ماه بود با حسرت یک عمر چه
باید کرد. امشب که لیل چهارشنبه بیست و سوم شوال المکرّم هزار و سیصد و
نود است از دل و جان توبه کرده ام و صمیمانه به سوی تو رخت بسته ام یا الله

یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله یا الله
توفیقش ده که بر عهدش استوار باشد و همواره محو دیدار باشد

الهی نور برهانم داده ای نار وجدانم هم بده

الهی هشیار را با بستر و بالین چه کار و مست را با دین و آیین چه کار

الهی آن که در نماز جواب سلام نمی شنود هنوز نمازگزار نشد ما را با
نمازگزاران بدار

الهی خوشا آن که بر عهدش استوار است و همواره محو دیدار است

الهی همه در راه خود استوارند حسن را در راهش استوار بدار

الهی توفیق ترک عبادتم در عبادتم ده

الهی حاضر با غافل برابر نیست حضور و غفلتم ده

الهی شکر که به سرّ من مات و لم یعرفِ إمامَ زمانِهِ ماتَ میتهً جاهلیّه رسیدم

و امام شناس شدم و فهمیدم که امام اصل او قائم و نسل او دائم است

الهی آن کس تاج عزّت بر سر دارد که حلقه ی ارادتت را در گوش دارد و طوق

عبودیتت را در گردن

الهی همه ددان را در کوه و جنگل می بینند و حسن در شهر و ده

الهی در خواب سنگین بودم و دیر بیدار شدم باز شکر است که بیدار شدم خُنک
آن که مشمول آتیناهُ الْحُكْمِ صَبِيًّا و آتیناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا و عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَّا
عِلْمًا است

الهی حسن هیولای اولای هیچ ندار است فقط قابل دیدار صورت یار است. الهی
شکر است که حقیر و فقیرم نه امیر و وزیر

الهی چگونه حاضر نباشم که معلوم تو بلکه علم توأم ؛ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا
الهی چگونه از عهده شکر برآیم که این بی نام و نشان را سر و سامان داده ای
الهی تاکنون دیوانه فرزانه نما بودم و اینک فرزانه ی دیوانه نما شدم

الهی فرزندان حسن هر گاه از کار خسته شدند از شنیدن یک بارک الله پدر
چنان نیرو می گیرند که گویا خستگی ندیدند اگر پدرشان یک بار بارک الله از
تو شنود چه خواهد شد

الهی عاشق را با شعر و شاعری و سجع و قافیه پردازی و الفاظ بازی چه کار
الهی پرندگان همه یک طرف و مرغ عشق یک طرف، گیاهان همه یک جهت و
گیاه عشق یک جهت، همه ی درس ها یک جانب و درس عشق یک جانب،
همه یک سوی و عشق یک سوی

الهی بلبل به چمن خوش است و جعل به چمن. حسن را آن چنان کن نه این
چنین

الهی از خوردن در شگفتم که جماد را حیوان می کند و حیوان را انسان
الهی این ایام معدودات است و محرم ماه ارشاد در پیش، توفیقم ده تا هم
اکنون قابل ارشاد شوم که گفتار از دهن بی کردار نموداری ندارد
الهی مرا به نعمت لقای متنعّم فرموده ای چگونه شکر آن بگذارم
الهی شکر ت که به جنت لقای در آمدم

الهی از اربعین کلیمیم به روی اربعین و کلیم علیه السلام و کریمه و وَاَعْدَنَا
مُوسَى شرمنده ام که حقّ هیچ یک را به جای نیاورده ام

الهی کجا سرّ دوست از دوست مستور است چگونه حسن دعوی دوستی کند
که مهجور است

الهی یک عمر امروز را فردا بردم توفیقم ده که حال فردا را به امروز آورم
الهی ثمره ی درس و بحث و فکر و ذکرم این شد که جهان را جهان بانی است
و جان را جانانی

الهی قربان لب و دهانم بروم که به ذکر تو گویایند

الهی تاکنون از این و آن به سویت راه می یافتم و اینک از تو به این و آن آشنا
می شوم

الهی درشگفتم از آن که در غربت از یاد وطن شکفته می شود و در دنیا از یاد
آخرت گرفته

الهی چون است که در خود می نگرم به تو نزدیک می شوم و در تو می نگرم از
خود دور

الهی تو خود بزرگی و بر همه دست داری. مرا بزرگ آفریدی و بر همه دست
دادی، باری از بزرگ آن چنان بزرگ این چنین پدید آید

الهی تا حال تو را پنهان می پنداشتم و حال جز تو را پنهان می دانم

الهی یکی حافظه ی قوی دارد و دیگری هاضمه ی قوی، خنک آن که عاقله ی
بالغه دارد

الهی آن که را دل باز دادی دهن بسته است این سخن پرداز دل بسته است

الهی مرا بر همه سلطنت دادی به سلطنت مرا بر من سلطنت ده

الهی حسن از دست خود چنان بود و در دست تو چنین شد شکر که آن
چنان این چنین شد

الهی تو را دارم چه کم دارم پس چه غم دارم

الهی هر که را می بینم با خود اند مرا با خودت دار

الهی هر که را می بینم در تسخیر و تصرف ملک می گوید و می کوشد، حسن
را سیر در ملکوت ده و انس با جبروت و به زبان آنان گویا کن و در حضور
مالک ملک و ملکوت و جبروت بدار

الهی از سجده کردن شرمسارم و سر از سجده برداشتن شرمسارتر

الهی یا لا اله الا انت اجازه خواهیم که هو هو گویم و انت انت

الهی این کمترین را با قلیل بدار

الهی در شگفتم از آن که کوه را می شکافد تا به معدن جواهر دست یابد و
خویش را نمی کاود تا به مخزن حقائق برسد

الهی هر نعمت و زحمت بر حسن آید نعمت و رحمت است و همه ی تلخی ها
در کامش شیرین تر از عسل است و هر دشواری برای او آسان است جز این که
گرفتار احمق شود به عزت و سلطانت در چنگ احمق گرفتارش مکن

الهی حسن را شیر و پلنگ بدرد و با احمق به سر نبرد

الهی روی زمینت باغ وحش شد خرّم آن که از وحشیان برست

الهی شکر که بنده ی آزادم

الهی نمی گویم که ظالم نیستم ولی شکر که از عمّال ظلّمه نشدم

الهی سیلی سرازیر شد تا قطره ای نصیب حسن گردید

الهی شکر ت که این کودک را در سایه ی اقبال بزرگان واسطه فیض گردانیدی

الهی گرچه علم رسمی سر به سر قیل و قال است باز شکر که علم و کتاب

حجابم شدند نه سنگ و گل و درهم و دینار

الهی به حرمت سر و سامان گرفته گانت این بی سر و پا را آواره ات کن

الهی شکر ت که از دوستان دشمنانت و از دشمنان دوستانت نیستم

الهی شکر ت که دوستانت را دوست دارم و دشمنانت را دشمن

الهی نمی گویم که از دوستانم ولی شکر که از دشمنان نیستم

الهی شکر ت که به دیدار حُسن جمالت عاشقم و به گفتار ذکر جمیلت شایق

الهی ما هر چه کنیم کم است و تو هر چه دهی بسیار یا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ

بِالْقَلِيلِ

الهی شکر ت که صاحب منصب بی زوالم

الهی سگ گله و حائط و صید، حرمت امانت را داشته باشند و حسن ظلوم و

جهول با امانت تو خیانت کند

الهی کتاب دار و کتاب خوان و کتاب دان بسیارند خنک آن که خود کتاب
است و کتاب آر

الهی خدا خدا گفتن مجازی ما که این همه برکت دارد اگر به حقیقت گوئیم
چون خواهد بود

الهی وای بر حسن که اگر به پایه ای بی باک شود تا به ذات پاک و نام های
گرامی و نامه سترگ و فرستادگان بزرگ و دوستان ستوده ات سوگند یاد کند

الهی دهن حسن به عطر ذکر تو معطر است حیف است که بوی بد گیرد

الهی شمس اگر چه سلطان کواکب و نیر اعظم و شمسیه عقد فلک و کوکب
قلب و تسخیر و ذهب و ملک و سراج و هاج جهان افروز است، ولی حسن نجم
با قمر است که سائر اللیل و شمع بزم خلوت نشینان و مصباح شب زنده داران
است که عاشق سوخته را چراغی نیم افروخته باید تا رازش آشکار نگردد و
رسوای هر دیار نشود، ماه است که چون سالک دل آگاه در تحوّل و اطوار است
: گاه چون رخ زعفرانیش هلال است و گاه چون سالک مجذوب بدر منیر و گاه
چون مجذوب سالک در مُحاق، گاه از شرم سوزد و گاه از شوق فروزد

الهی دنی تر از دنیا ندیدم که همواره هم نشین دونان است

الهی خردمندان خطاب اُدخُلِی فی عِبَادِی آرزو کنند و این بی خرد گوید یا
لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ اَمَدًا بَعِیدًا که نعمت عظیم الشّان انسانی را کفران کرده ام و
از روی شان شرمسارم

الهی دردمند ننالد چه کند درمان ده تا بیشتر بنالم

الهی چهل و سه سال از من بگذشت نمی دانم چهل و سه آن عمر کرده ام یا
نه

الهی بنده را با کاش چه کار و از لیت و لعلّ چه حاصل

الهی راه تو، به بزرگی تو دشوار است و شگفتا که این مور لنگ را آرزوی دیدار
است

الهی از گناه این و آن رنج می برم که از چون تویی روی گردانیدند

الهی از دردم خرسندم که درمانش تویی

الهی شیدایی جانان را با حور و غلمان چه کار

الهی شکر ت که تاکنون خواننده بودم و اینک گوینده

الهی این بی تمیز با این که عمری در نحو و صرف، صرف کرده است هنوز

تمیز بین منادی و منادی و مشتق و مشتق منه را نگذاشته است

الهی ادراک حرمان می کنم شکرت که به دردم رسیدم که طیب طالب
دردمند است

الهی عمری اهل شهری را به سوی تو خواندم که اگر خودم عامل یک صد
هزارم آنچه گفتمی بودمی از ملک برتر شدمی ولی يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلِ وَ سَتَرَ
الْقَبِيحِ یک شهر به حسن حُسن ظن دارند و حسن به تو، وی را در رستاخیز
رسوا مکن و از چشم آنان دورش بدار که از روی همه شان شرمسار است
الهی در شگفتم از این گله گله اشباه الناس و رمه رمه آدمی پیکر که یکی نمی
گوید من کیستم

الهی حسن زاده چگونه دعوی بی گناهی کند که آدم و حوا زاده است نه مَلَك
و چگونه از آمرزش تو نا امید باشد که رَبَّنَا ظَلَمْنَا گو است نه بِمَا أَغْوَيْتَنِي
الهی هر چه راز بود به پیغمبرت گفتمی و آن ستوده بر ما ننهفت دریافتن آنها
ما را دریاب

الهی عابد دون معبود است و امام اشرف از مأموم، آدم مسجود ملائکه است این
شیطان پرستان پست تر از ابلیس اند

الهی رسالت فرموده شَرَّ الْعَمَى عَمَى الْقَلْبِ و چه نیکو فرمود که کور چشم سر
از مشاهده خلق محروم است و کور چشم دل از رؤیت حق، حسن را چشم سر
بینا داده ای چشم دل بینا نیز ده تا خلق بین حق بین شود

الهی اسمم را حسن کردی که الْأَسْمَاءُ تَنْزَلُ مِنَ السَّمَاءِ، خَلَقَمَ را حسن کردی
که تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ، خَلَقَمَ را هم حسن گردان که يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ
حَسَنَاتٍ

الهی روزگاری تو را به آواز بلند می خواندم، اکنون از آن استغفار می کنم که
إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا

الهی سالیانی به خواندن اشارات و أسفار و شفاء و فُصُوصِ دِلِّ خوش بودم و
اکنون به گفتن آنها، عاقبت حسن را حسن گردان

الهی کدام بی شرمی از این بیشتر که بنده در حضور مولایش بی ادبی کند
الهی محاسن حسن به بیاض مائل شد، وجه قلبش را نورانی کن که از يَوْمٍ
تَبْيِضُ وُجُوهُهُ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهُهُ اندیشه دارد

الهی چه شگفتی از این بیشتر که ماء مَهِينِ خَوَانَا و نویسا شود و سُلَالَه طِينِ
گویا و شنوا

الهی این همه خواب و بیداریم رَبِّ ارْجِعُونِ گفتن بود و از جناب شما پذیرفتن،
دیگر به چه رو رَبِّ ارْجِعُونِ گویم که إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ گویم

الهی هراس حسن از خویش بیش از اهرمن است که این دشمن بیگانه است و
آن آشنا و هم خانه

الهی نعمت هایی که به حسن داده ای تا قیامت نه تواند اِحصاء کند و نه تواند از عهده ی شکر یکی از آنها برآید

الهی آنچه به حسن داده ای همه از تفضّل آن ولی نِعَم بود و گرنه این مُنعم چه کاری کرده است تا به موجب آن استحقاق ثوابی را داشته باشد باز هم چشم توقع به تفضّل آن جناب دارد که دست دیگر نمی شناسد

الهی یکی بئر حفر می کند و قضا را به کنز می رسد، حسن ضَرَبَ يَضْرِبُ صرف می کرد و به کُنْتُ كُنْزاً دست یافت

الهی درباره انبیای فرمودی : وَ ... جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ، حسن پر توقع می خواهد که نشانه ی تیرهای شیاطین زمانه نشود

الهی حسن که منزلی طی نکرده و به مقامی نائل نشده این همه از اشباه النَّاسِ اشمئزاز دارد کسانی که منازلی سیر کرده اند و به مقاماتی رسیده اند از حسن چه قدر بیزار می جویند

الهی این حرف ها را کی به من یاد می دهد و از کجا نازل می شود

الهی حسن روزگاری نگذرانید بلکه روزگار بر او گذشت

الهی شکر که از شرق تا غرب عالم به حسن خدمت می کنند

الهی در شگفتم از کسی که گوید به فلانی مرگ ناگهانی رسید

الهی تاکنون به زحمتم از بیرون می طلبیدم و اینک به رحمتت از درون می
جویم

الهی شکر است که در کسوتِیم که اهل معصیت از آن شرم دارند
الهی این بنده از روی خود شرمنده است چگونه از پروردگارش شرمسار نباشد
الهی چگونه شکر این نعمت گذارم که اجازه ام داده ای تا نام نیکوی تو را به
زبان آورم و در پیشگاهت با تو گفتگو کنم و نامه ات را بگشایم و بخوانم و گرنه
أَیْنَ التُّرَابُ وَ رَبُّ الأَرْبَابِ

الهی چون از تو پرسم دانایان کلید سرگردانیم دهند که در دل است، خود دل
در کجاست

الهی چگونه حسن از عهد شکر جودت برآید که دار غیر متناهی وجودت را به
او بخشیدی

الهی شکر است که دیدگان بینایم دادی که پرتو جمال دل آرایت را در مرئی و
مجالی اسماء حُسنی و صفات عُلیایت تماشا می کنم و از آن لذتی می برم که
خود دانی

الهی در پگاهی تنی چند را بر خاکدانی گرد آمده دیدم که یکی با تیغه آهنی و
دیگری با ترکه چوبی آن مزبله را با چه حرص و ولعی می کاویدند تا باشد که
پاره پارچه ای یا چرمی یا کهنه دیگری به دست آرند، حسن چگونه از عهده ی

شکرت برآید که شب و روز کتاب تو را و کتاب های اولیایت را ورق می زند و
دل آنها را می کاود و از معانی آنها که نسیم بهشت اند دماغ جانش معطر می
گردد، بار خدایا اگر آن خاکدانی ها بدان کار نباشند حسن پاک دان بدین کار
نتواند بود پاداش نیک شان ده که بر بنده حق دارند

الهی شکرت که همه ی کواکب و ایام را برای حسن سعد گردانیدی

الهی جمعی از تو ترسند و خلقی از مرگ و حسن از خود

الهی از کتاب ها پاسخ پرسش خواستن و حلّ مشکل طلبیدن عیال سفره ی
دیگران بودن است یا غنی و یا مُغنی یا مَلیء و یا مُعطی تا کی جیره خوار این
و آن باشم و در کنار خوان آنان نشینم

الهی یکی نان دارد و دندان ندارد و یکی جان دارد و جانان ندارد شکرت که
حسن هم این دارد و هم آن دارد

الهی ایام اواخر رجب یک هزار و سیصد و نود و یک برایم چون نیمه ی آن روز
استفتاح بود که به تدریس أسفار افتتاح کردیم؛ بار خدایا چگونه شکرت کنم
که هر روز در وصف اسماء حسنی و صفات علیا، و اطوار جلوه های جان فزای
تو سرگرم و دل خوشم

الهی خوشا آن که چون عین ثور چشم بینا دارد و مانند قلب اسد و عقرب دلی
آتشین و روشن و مثل جوزا در راه تو میان خت بر بسته است

الهی حسن غبطه ی حال عقرب می خورد که عقرب کجا و حسن کجا آن رو
به مشرق دارد و این مغربی است، آن را قلب روشن است و این را ظلمانی، آن
تاج بر سر پیش چشمش ترازوی داد است و این بیدادگر طغیان در میزان کرده
است، آن سیر آسمان ها می کند و این زمین را نپیموده است، آن شب و روز
بیدار است و این در خواب، آن به صراط مستقیم است و این کج رفتار منحرف،
آن هشیار برای دفع عدو سلاح تیر و کمان و نیش از پشت دارد و این غافل بی
سلاح در کمند دیوان در و چه خوش گفته اند که کونوا عقارب اسلحتها فی
اذنابها فانّ الشّیطان لن یراوغ الانسان الاّ من ورائه، لا جرم آن نیکبخت از هفت
آسمان برتر شد و این تیره بخت هنوز خاک نشین است

الهی شکر ت که به ناز و نعمت پرورده نشدم و گرنه از کجا حسن می شدم

الهی اگر حسن مال می یافت و حال نمی یافت از حسرت چه می کرد

الهی چون است که اندوه تو مایه دل شادی است و بندگی تو برات آزادی

الهی شکر ت که روزنه ای از عوالم ملکوت را برویم گشودی رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، رَبِّ
زِدْنِي فِيكَ تَحِيْرًا، رَبِّ اَنْعَمْتَ فِرْد

الهی در این شب دوشنبه بیستم شهر رسول الله یک هزار و سیصد و نود و یک
از استغفارهایم و از عبادت هایم جملگی استغفار می کنم یا توّاب و یا غفور و یا
رحیم یا مَنْ يُحِبُّ التَّوَابِيْنَ توبه ام را بپذیر

الهی من خودم را نشناختم تا تو را بشناسم

الهی حسن از حال مار غبطه می خورد که چون پیر شود چهل روز گرسنه
بماند و تحمل رنج گرسنگی کند سپس به زمین فرو رود و چون بیرون آید
پوست افکنده و جوان شده باشد که کلمه و روح ممسوح تو مسیح علیه السلام
به حواریون فرمود کونوا کالحيّه، مار پیر از پوست به در آید و جوان شود جوانی
حسن بگذشت و آثار پیری در او نمودار شد و هنوز در حجاب ها گرفتار است
الهی تاکنون می گفتم جهان را برای ما آفریدی اکنون فهمیدم که خودت هم
برای مایی

الهی ادراک مفاهیم اسماء که بدین پایه لذت بخش است ادراک حقائق آنها
چون خواهد بود

الهی حسن که بدین اندازه حسن است، حسن آفرین چون باشد فَتَبَارَكَ اللهُ
أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ

الهی اگر حسن از تو جز تو خواهد فرق میان او و بت پرست چیست
الهی از گفتن نفی و اثبات شرم دارم که اثباتیم، لا اله الا الله را دیگران بگویند
و الله را حسن

الهی شکرست که دل بی دردم را به درد آوردی

الهی شکر که اولم را به آخر مأول کردی و آخرم را به اول مبدل

الهی شرکت که تا خودم را شناختم تن خسته و دل شکسته دارم

الهی تاکنون می گفتم دارا تر از من کیست که تو دارای منی از آن گفتار پوزش

خواهم که اینک 13 شهر رمضان 1391 گویم دارا تر از من کیست که تو

دارایی منی

الهی دارا تر از من کیست که تو دارایی منی

الهی ما هنوز حرف های این جهانی را نفهمیدیم تا توقع آن جهانی را داشته

باشیم

الهی چه فکریایی می کردم و به دنبال این و آن می رفتم و این در و آن در

می زدم و موفق نمی شدم و خدا خدا می کردم که چرا موفق نمی شوم، بار

خدایا شکر که جوابم را ندادی و چه نکو شد که نشد و گرنه حسن نمی

شدم، تسلیم توأم حکم آنچه تو فرمایی لطف آنچه تو اندیشی

الهی ندانسته از تو قرار می خواستم اینک دانسته از تو بی قراری می خواهم

که مظهر یا من کلُّ یومٍ هُوَ فی شأنم

الهی خوش آن منعم که مظهر هُوَ یطعم و لا یطعم است

الهی جایی که محمد بن عبد الله انسان کامل صاحب مقام محمود خاتم انبیاء
مَا عَرَفْتُكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ وَ مَا عَبَدْتُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ گوید حسن بن عبد الله
انسان نمای جاهل باید مَا عَبَدْتُكَ وَ مَا عَرَفْتُكَ گوید

الهی توانگران به آزاد کردن بندگان رستگاران این تهیدست را به بنده کردن
آزادان سرفراز فرما

الهی پنهانی و دزدکی می گیریم تا نامحرمان به حرم خانه ی سرم دست نیابند،
و آشکارا لبخند دارم تا نابخردان دیوانه ام نخوانند

الهی تا به حال می گفتم گذشته ها گذشت اکنون می بینم که گذشته هایم
نگذشت بلکه همه در من جمع است آه آه از یوم جمع

الهی در فکر فهمیدن حروف مقطعه کتابت بدینجا رسیدم که تمام کلمات
حروف مقطعه اند خُنْک آن که اهل قرآن است

الهی این روزگار طوفانی تر از طوفان نوح است و قرآن کشتی نجات، خوشا به
حال اصحاب السفینه

الهی گاهی در انواع مخلوقات گوناگون تو ماتم و گاهی در افراد لونالون آنها و
بیش از همه در اطوار جور واجور خودم؛ رَبِّ زِدْنِي فِیکَ تَحِيْرًا

الهی بدا به حالم اگر مرگم به حتف انف باشد و بس، یا حَی و یا مُحیی جز
تو که حیوه دهد؟ الهی تاکنون به امیدواری سر به بالا می داشتیم و خدا خدا
می کردم، اکنون به شرمساری سر بزیر افکندم که چرا چون و چرا می کردم
الهی اعیان تر از من کیست که با تو هم نشینم

الهی خوشا به حال کسانی که لذات جسمانی شان عقلانی شد

الهی از تو شرمنده ام که بندگی نکردم و از خودم شرمنده ام که زندگی نکردم
و از مردم شرمنده ام که اثر وجودیم برای ایشان چه بود

الهی گوینده ای گفت کل من فی الوجود یطلب صیدا انما الاختلاف فی
الشبکات، تو خود گواهی که بدترین شبکه، شبکه ی صید من است از شرّ آن
به تو پناه می برم که جز تو پناهی نیست

الهی توفیقم ده که یک بار استغفر الله و اتوب الیه بگویم که هنوز از گفتن آن
شرم دارم

الهی تاکنون خودم را بر منبر گوینده می پنداشتم و حضار را مستمع؛ ولی
اکنون می بینم که گوینده تویی و من و مستمع هر دو مستمعیم

الهی شاه به خیال شاد است و حسن به عقل

الهی تا به حال می گفتم لَا تَأْخُذْهُ سِنَّهُ وَ لَا نَوْمٌ ؛ الآن می بینم مرا هم لَا
تَأْخُذْنِي سِنَّهُ وَ لَا نَوْمٌ

الهی وقتی حسن چشم باز کرد که، دست و پا بسته است

الهی شکر است که دوستانم عاقل اند و دشمنانم احمق

الهی شکر است که به حسن دختر دادی و پسر دادی و از هر یک چیزها به وی
خبر دادی

الهی تا به حال می پنداشتم معرفت نفس مرقاه معرفت تو است، شکر است که
مرقاه را اسقاط کردی و به سرّ اشارت نبی و وصی ؛ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ
رَبَّهُ ، أَعْلَمَكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْلَمَكُمْ بِرَبِّهِ أَشْنَا فرمودی

الهی شکر است که به هر سو رو می کنم کریمه فَايِنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ برایم
تجلی می کند

الهی شکر است که دنیایم آخرتم شد

الهی شکر است که از ظرف لغو زمانم به در بردی و در ظرف فوق آن مستقرم
کردی

الهی خوشا به حال کسانی که همیشه محرم اند که ایشان محرم تواند

الهی وقتی بیدار شدم که هنگام خوابیدن است

الهی الحمد لله که در این حال به از این چه گویم و چه کنم

الهی چه کنم که تاکنون از بیرون می جستمت و درونی بودی و اکنون از

درون می جویمت و بیرونی شدی

الهی جز تو از انسان بزرگ تر کیست و در پیشگاهت از من کوچک تر کیست

الهی شکرست که پیشه ام گزری و مامایی است

الهی روی زمینت حیوانستان شد حسن را به آسمان انسانستان انس ده

الهی این چه وادی است که تا بخواهم سر مویی نزدیک شوم فرسنگ ها دور

می شوم

الهی خاطر ما را از خطور خطیئه نگهدار

الهی به حق آنانی که از دیده ی مردم غائب اند این غائب را در حضور بمیران

الهی دل خوشم که شاخه ای از شجره طوبایم

الهی ساعد علویم ده تا ابراهیم سان بت نفس را بشکنم و نفتم را نفس رحمانی

گردان تا عیسی آسا در دمم

الهی خوشا آنان که در فلوات عشق تو هائم اند و از خود به در شدند و به تو

قائم اند

الهی این گدایان، جان برای جماد می دهند، حسن جان برای حیوه ندهد
الهی همه در شهر الله عبادت می کنند و حسن تجارت سر به سر خسارت
الهی حسن به قدر سَمَّ الخِیَاط یک روزنه به حسن مطلق راه یافت این همه
لذت و ابتهاج دارد آنان که برایشان هزار باب و از هر بابی هزار باب دیگر
گشوده شد چون خواهند بود و تو خود چونی

الهی تو که یوسف آفرینی حسن از زلیخا کمتر باشد و تو که لیلی آفرینی
حسن مجنون تو نباشد؟! الهی چگونه شکر این موهبت را به جا آورم که اگر
شرق تا غرب را کفر بگیرد در کاخ ربوبی ایمانم سرمویی خلل راه نمی یابد
الهی تاکنون به نادانی از تو می ترسیدم و اینک به دانایی از خودم می ترسم
الهی حسن که از فهمیدن کتب تدوینی این همه ابتهاج و لذت دارد کسانی که
کتب تکوینی را می خوانند و زبان شان را می دانند و مُبَيَّن حقائق اسماء اند
چگونه اند و کسی که با تو در گفت و شنود است چگونه است

الهی ما که از فاضل چشیده دیگران بد مستی می کنیم چشیده ها چون اند
الهی شکر که از اساتید بی رنگ، رنگ گرفته ام
الهی خوشا آنان که فقط با تو دل خوش کرده اند

الهی لطف فرموده ای این کمترین را با کتب آشنا کرده ای لطفت را مزید
بفرما و با صاحبان کتب آشنایش کن

الهی درجات پدر و مادرم را مزید گردان که اگر ایشان احسن نمی بودند من
حسن نمی شدم

الهی شکر ت که دارم کم کم مزه پیری را می چشم

الهی گاهی اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ می گفتم، و گاهی اَعُوذُ بِكَ مِنْ
هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، و گاهی اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ از امشب که ليله
سبت رابع صفر هزار و سیصد و نود و سه هجری قمری است اجارت می طلبم
که رَبِّ اَعُوذُ بِكَ مِنِّي بگویم

الهی شکر ت که از ابلهان رنج می برم

الهی اگر حسن جهنمی است جهنمی عاقلی را رفیق او گردان

الهی شکر ت که شب و روز به پرندگان بال و پر می دهم

الهی حسن از حرف تا کمتر باشد که فعلش چون ذاتش خاص اسم شریف
است، تاء قسم خاصّ تو باشد و حسن نباشد

الهی در شگفتم از کسانی که چون و چرایی، و کاش کاش گویند

الهی این و آن گویند بهای یک گرده نان پنج قران است، حسن بی بها گوید
هرگز آن به بها در نمی آید در ازای هر لقمه و جرعه از ازل تا ابد شکر

الهی موج از دریا خیزد و با وی آمیزد و در وی گریزد و از وی ناگزیر است اِنَّا
لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ

الهی شکر که دیده ی جهان بین دارم ؛ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاٰخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ
الهی این کلمه ی ناتمام خوشحال است که به اسم، سه حرف از حروف مقطعه
ی فرقانت را دارا است، کلمات تامه ای که به حقیقت همه مقطعه ی قرانت را
دارایند چون اند

الهی شکر که نفخه و نفثی از دم عیسوی را به حسن داده ای که مرده زنده
می کند

الهی به حقیقت خودت مجاز ما را تبدیل به حقیقت کن

الهی شکر که توشه ای جز توکل ندارم

الهی شکر که فهمیدم که نفهمیدم و رسیدم که نرسیدم

الهی شکر که در سایه ی انسان کامل به سر می برم

الهی شکر که جوان مرگ نشدم

الهی شکر که هر جایی یک جایی شدم

الهی شکر ت که شاخه ای از شجره ی طوبایم

الهی شکر ت که در حول حاملین عرشم

الهی به نعمت حضور، قلبم را از خُطور ذنوب باز دار

الهی شکر ت که در این شب مبارک به ليله القدر رسیدم (11 ع 1394/1 ه

ق)

الهی شکر ت که مجاز را قنطَره ی حقیقت گردانیدی تا از ليله القدر زمانی

زمینی به ليله القدر آسمانی رسیدم

الهی به حرمت راز و نیاز اهل راز و نیازت این نا اهل را سوز و گداز ده

الهی توفیق شب خیزی و اشک ریزی به حسن ده

الهی امروز بیناتر از من کیست که تو را می بینم و شنواتر از من کیست که

سخن تو را می شنوم و گویاتر از من کیست که از تو سخن می گویم و داراتر

از من کیست که تو را دارم

الهی این بنده ات را از نیت گناه حفظ کن

الهی شکر ت که دلم را به شروق جمالت و سیر در نور کمالت نورانی کرده ای

الهی شکر ت که در این ليله چهارشنبه بیستم جمادی یک هزار و سیصد و نود

و چهار دری از علم را به رویم گشوده ای

الهی شکر ت که حیوانی را در قفس نکرده ام، دستم ده که در قفس شده ها را
رهای دهم

الهی شکر ت که فهم بسیار چیزها را به حسن عطا فرموده ای و دهنش را بسته
ای

الهی شکر ت که دی دلیل بر اثبات خالق طلب می کردم و امروز دلیل بر اثبات
خلق می خواهم کَیْفَ یَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وُجُودِهِ مُفْتَقِرٌ اِلَیْکَ

الهی ظاهرم را چون باطن مخلصان گردان و باطنم را چون ظاهر مرئیان
الهی در شگفتم که با نادانی اندوهگینم و با دانایی اندوهگین تر

الهی شکر ت که از آنچه در سر دارم اگر از سر گذارم سردارم و اگر نگذارم
سردارم

الهی در راهم و همراه درد و آهم، آهم ده و راهم ده

الهی شکر ت که حسن تاکنون شاکر و حامد بود و اکنون شکر و حمد شد
الهی به قدر معرفتم، تو را پرستش می کنم، که به وفق اقتضای عین ثابت،
زمین شوره نبود مثل نابت

الهی آدم شب کور کجا و عبد شکور کجا؟ که شب کور شکور نباشد
الهی حسن زاده آدم زاده است چگونه دعوی بی گناهی کند

الهی اگر مذنب نباشد غفار کیست و اگر قبیح نباشد ستار کیست

الهی همه کار تو را می کنند و حسنت هم بیکار نیست

الهی خروس را در شب خروش باشد و حسن خاموش باشد

الهی اگر الفاضل نارسا است داستان سنگ تراش و شبان موسی است

الهی با اجازه ات نام عالم را عشق آباد گذاشته ام

الهی حسن که از شنیدن یک ندای التَّوْحِيدُ أَنْ تَنْسَى غَيْرَ اللَّهِ این همه ابتهاج

دارد، ابتهاج خاتم گیرنده قرآن چه حد است و خود ابتهاج تو چون است

الهی به ابتهاج خودت و ابتهاج خاتمت، ابتهاج حسن و دیگر نفوس والهه ات را

مزید گردان و وعده ی حقّ لَدَيْنَا مزیدت را در حقّ شان اکید فرما

الهی می دانم که می دانی اما چگونه می دانی، خودت می دانی ؛ أَلَا يَعْلَمُ مَنْ

خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ

الهی اگر گویم سگ کوی توأم، از روی سگ اصحاب کهف شرمنده ام

!الهی مسّ سگ اصحاب کهف بی طهارت روا نبود و حسن را طهارت نباشد؟

الهی شنیدم که فرمودی ؛ چه کنم با مشتی خاک مگر بیامرزم

الهی شکر ت که اگر شاهدان آسمانی از حسن با خبر باشند، سهیل اهلاً و سهلاً
گوید و کَفُّ الخَضیب کف بر کف زند و زهره چنگ در چنگ

الهی صعود برزخیم را به اعتلای عقلانی ارتقاء ده

الهی به وحدت خلوتم ده و به کثرت وحدتم ده

الهی اگر من بنده نیستم، تو که مولای من هستی

الهی یا أَحکَمَ الحَاکِمین و یا مُیَسِّرَ کُلِّ عَسیر! حکم محکم کلّ میسرّ لما خلق

له بر حسن حاکم است، حکم آنچه تو فرمایی، محض لطف است

الهی خوشا به حال کسانی که نه غم بز دارند و نه غم بزغاله

الهی از سرّ دل نشینت لب دوختم، و از شرّ آتشینم سوختم

الهی آنچه از کلام تو نیوشیدم در خروشم، و آنچه از جام تو نوشیدم در جوشم،

با این همه جوش و خروشم خاموشم، به امید آن که دم به دم نیوشم و نوشم

الهی حسن را همین فخر بس که مقام واقعی حلقه به گوشه ابدی، از چون تو

سلطان حقیقی سرمدی دارد

الهی دلی هم دم با آه و این است و دلی هم چون تنور آتشین است و دلی

چون کوره ی آهنگران است و دلی چون قلّه ی آتش فشان است، وای بر حسن

اگر دلش افسرده و سرد چون یخ باشد و پابند به مَبْرَز و مَطَبَخ

الهی در سجده بر شاکله ی هُو هستم، این مصدوق را مصداق کُلِّ یَعْمَلُ عَلَی
شَاکِلَتِهِ قرار ده

الهی از پیمبرانی چیزها آموختم : از حضرت نوح نَجی الله ؛ فَفِرُّوا إِلَى الله و از
حضرت یعقوب اسرائیل الله ؛ اِنَّمَا اَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى الله
الهی حسن تویی و حسن، حسن نما است

الهی اگر بهشت شیرین است، بهشت آفرین شیرین تر است
الهی حقیقت حدیث برزخی رؤیایم را که قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و
سَلَّمَ : مَعْرِفَةُ الْحِكْمَةِ مَتْنُ الْمَعَارِفِ، مرزوقم بفرما

الهی گاه گاهی می نمایی و می ربایی، نمودنت چه دل نشین است و ربودنت
چه شیرین

الهی آن که درد دارد آه و ناله دارد، شیرین تر این که سفیر صادقت فرمود : اِنَّ
آه اِسْمٌ مِّنْ اَسْمَاءِ اللّٰهِ تَعَالٰی فَاِذَا قَالَ الْمَرِيضُ آه فَقَدْ اسْتَعَاثَ بِاللّٰهِ ، حسن از
ملت ابراهیم آواه است ؛ آه آه

الهی سفیر کبیرت فرمود : الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ، اگر من مؤمنم تو هم مؤمنی
الهی من از گدایان سمج، درس گدایی آموختم

الهی شکر ت که حسنت را سِمَت نون وقایه داده ای که حسن آفرین و حسن
وقایه یکدیگرند، سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ

الهی نماینده ات فرمود : الْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ ، حرمت را حفظ بفرما

الهی لَكَ الْحَمْدُ که حسن را با شاهدان آسمانی آشنا کرده ای و اطلس بی
نقش نفسش را قُبّه زرقاء

الهی اگر مردم لذت علم را بدانند کجا اهل علم را سر آسوده و وقت فراغ
خواهد بود

الهی هر کس به حسن حرفی آموخت، تو از وی راضی باش و او را از وی راضی
بدار

الهی يَا قَابِضُ و يَا بَاسِطُ! جزر بحر مد را در پی دارد و محاق قمر بدر را و اِدبار
فلک و عقل اقبال را و قوس نزول صعود را، قلب حسن در قبض است و امیدوار
بسط است

الهی از قبض شاکی نیستم که در مصحف عزیزت قبض را بر بسط مقدم داشته
ای وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فرموده ای، و نمایندگان در مناجات
ها به تأسی کلامت يَا قَابِضُ و يَا بَاسِطُ گفته اند

الهی حسن در قبض صابر است که قبض و قضا و جمع و قرآن با هم اند و
بسط و قَدَر و فصل و فرقان با هم، اگر یوم الجمع نباشد یوم الفصل کدام است،

و اگر قضا نباشد قَدَر کدام، و اگر قرآن نباشد فرقان کدام، و اگر قبض نباشد
بسط کدام

الهی اگر جز این در، در دیگر هست نشان بده

الهی کسانی که دیرتر گرفته اند پخته تر و قوی تر شده اند، حسن خام است و
لطف آنچه تو فرمائی

الهی عینم را چون علمش بی عیب و شین بدار

الهی تا تو لبّیک نگویی کجا من الهی گویم

الهی معنی رسا است و ورای این الفاظ ناروا است ما را به الفاظ ناروای ما مگیر

الهی آن که از مرگ می ترسد از خودش می ترسد

الهی شکر است که یک زمینی آسمانی شد

الهی بسیار ما اندک است و اندک تو بسیار، و فرموده ای : گر چه بسیار تو بود

اندک ز اندکت می دهند بسیار

الهی عارف را به مفتاح بسم الله، مقام گن عطا کنی که با گن هر چه خواهی

کنی گن، با این جاهل بی مقام هر چه خواهی کنی کن که آن کلید دارد و این

کلیددار

الهی همه الفاظ یونانیان یک سوی و اسم عالم به لفظ قوسموس یک سوی

الهی ابلیس رجیم را بلا واسطه خطاب کنی، و انسان کامل را مِنْ وَرَاءِ حِجَابِ
که نه آن آیت قُرب است و نه این رایث بُعد

الهی شکرث که از افکار رهنز، عاصم بوده ای

الهی دل چگونه کالایی است که شکسته ی آن را خریداری و فرموده ای پیش
دل شکسته ام

الهی اگر یک بار دلم را بشکنی، از من چه بشکن بشکنی

الهی آن که دنبال درک مقام است غافل است که مقام در ترک مقام است،
حسن را در مقامش مقیم و مستقیم بدار

الهی با ستاری و غفرانت، جزا خواستن کفران است

الهی هم نشین از هم نشین رنگ می گیرد، خوشا آن که با تو هم نشین است ؛
صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَهُ

الهی از جهنم بُعد و حرمان از درک حقائق، رهاییم ده

الهی لذت ترک لذت را در کامم لذیذتر گردان

الهی حسنت کودک زبان نفهم بهانه گیر است، با هزار لَن تَرَانِي ، اَرْنِي گو است

الهی چگونه از عهده ی شکرث برآیم که روزی با کتاب موش و گربه عبید
زاکان فرحان بودم و امروز به تلاوت آیات قرآن الرَّحْمَنِ

الهی مجاز ما را تبدیل به حقیقت بفرما

الهی آفتاب گردان و آفتاب پرست، عاشق آفتاب باشند و حسن عاشق آفتاب
آفرین نباشد؟ الهی تو که بی نیاز بی انبازی و به رایگان می بخشی، حسن هم
که درویش گدای تو است، بخششت را با درویشانت بیش بفرما

الهی با همه ی شیرین زبانی و شیرین کاریم نمی دانم چه کاره ام

الهی اصطلاحات انباشته را دانش پنداشته ایم، يَا نُورَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَلْبِ مَا
را مورد مشیّت الْعِلْمِ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ قرار ده

الهی آکنده از عبارات اصطلاحاتیم که حجاب معرفت شهودی شده اند، خوشا
کسانی که با قلب بی رنگ حامل عطایایت شده اند

الهی همین قدر فهمیده ام که خدا است و دارد خدایی می کند.